

پیش‌خوانی

به بهانه باز نشر خاطرات علی امینی در کیهان لندن وقایع‌نگاری پیرانه سر!

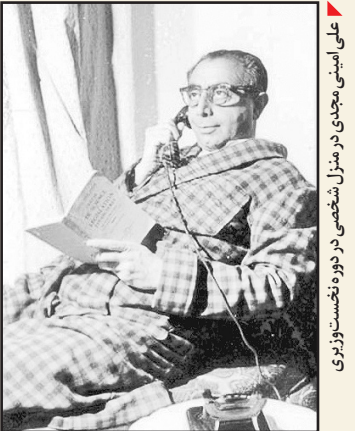
■ شاهد توحیدی



ماند. چندی پس از آن، این مجموعه توسط محقق ارجمند دکتر یعقوب توکلی جمع و به همت نشر سوره‌مهر نشر یافت.

این مجموعه در شکلی شکیل‌تر، بار دیگر به زیور طبع آراسته شد و در دسترس محققان قرار گرفت. ناشر در دیباچه خویش بر مجموعه یادداشت‌های امینی چنین آورده است: «دفتر ادبیات انقلاب اسلامی با این هدف که بتواند گوشه‌هایی از ناگفته‌های انقلاب اسلامی را بازگو کند، دست به انتشار خاطرات اشخاص مختلف زد. اگر چه سعی بر آن داشته است و دارد تا آنچه منتشر می‌کند تولیداتی تازه و نو باشد، اما اگر نوشته‌تازه‌ای یابد که با هدف اصلی دفتر مرتبط باشد، با آغوشی باز در جهت نشر آن همت می‌گمارد. خاطرات علی امینی- از بازماندگان دودمان قاجار که در دوره پهلوی نیز به مقام نخست‌وزیری رسید- یکی از همان کتاب‌هاست. امینی این نوشته‌ها را برای روزنامه کیهان لندن نوشت و چندی پس از آن مُرد. فرصت پیکری بسیاری از گفته‌هایش را نیافتیم. او در این خاطرات چنان از خود سخن گفته که هرگز اشتباهی مرتکب نشده و خطایی نکرده است! جا دارد خواننده گرامی این کتاب را با تعمق و تفکر بیشتری مطالعه و تاریخ چند ساله حضور امینی در عرصه سیاست ایران را از سایر کتنب تاریخی نیز بررسی کند.»

علی امینی خود نیز به هنگام آغاز انتشار یادداشت‌هایش در کیهان لندن، درباره آنها و به‌ویژه صحت و سقم آنچه به قلم آورده، نکات جالبی را به نگارش درآورده است. وی دراین‌باره می‌نویسد: «آقای دکتر مصباح‌زاده که مرا سرگرم نوشتن خاطرات دیدند، خوانسند قسمت‌هایی از آن را برای انتشار به روزنامه پدبهم، اما بعد دیدم کار مشکل و ظریفی است. اولاً به مناسبت وضع خاصی که خوانندگان کیهان لندن آ دارند



علی امینی چندی در منزل شخصی در دوره نخست‌وزیری

و هر یک به علتی در غربت و دوری از وطن به سر می‌برند، باید تعدادی از وقایع را انتخاب کنم که مفید به نقل تجربه‌های معین است. مخصوصاً برای نسل جوان که امیدها و آرزوها دارند تا در سر نوشت کشور خود مؤثر باشند. ثانیاً هر واقعه را خلاصه کنم و بیشتر لطیفه‌ها را بنویسم تا صفحات روزنامه تبدیل به کتاب نشود و در حوصله خواننده بگنجد.

به نظر من کسی که خاطرات می‌نویسد باید این چند سؤال را پاسخ دهد: من کیستم؟ از کجا آمدم؟ چه وقایعی را دیدم؟ در چه وقایعی شرکت داشتم؟ آنهايي را که دیدم چگونه دیدم؟ در آنها که شرکت داشتم چگونه شرکت داشتم؟ و چرا؟ این‌ها در ادوار ایران و سال‌های پیش از انقلاب اسلامی با استناد به یادداشت‌های خصوصی چندین ساله و مجموعه اسنادی که در دست‌رسم بود نوشته بودم که در تهران ماند و از دست رفت.

در اینجا از دو، سه‌سال پیش دوباره شروع به نوشتن کردم، ولی متأسفانه نه آن انبوه یادداشت‌ها و نه اسناد لازم را در اختیار دارم. ناچار بیشتر با کمک حافظه می‌نویسم که نظم و دقت مطلوب را نباید از آن انتظار داشت. مهم‌ترین مطلب را در این مقدمه ناگفته نگذارم که آنچه می‌نویسم چه درباره افراد و چه درباره مشاهدات یا وقایعی که در آنها شرکت کرده‌ام، نظر شخصی‌ام است. ممکن است درباره بسیاری از افراد و حوادثی که می‌نویسم، تاریخ‌طور دیگری قضاوت کند یا محققی خلاف آن را بگوید، اما من مثل هر خاطرات‌نویس دیگری افراد و حوادث را از دریچه چشم خودم و با علم و اطلاع خود دیدم. سعی کرده‌ام جانب انصاف را رعایت کنم، اما در هر موردی هر محقق منصفی با دقت در اسناد و مدارک خلاف آن را نشان داد که من نشان داده‌ام، حق با محقق است.»

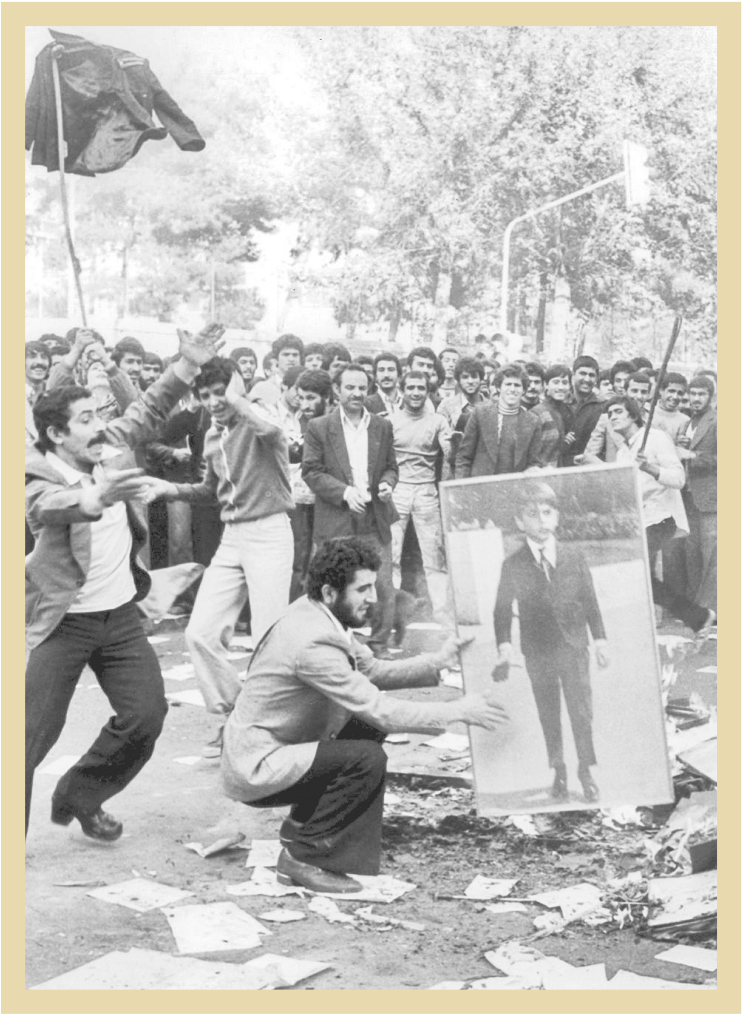
■ احمد رضا صدری

۶۰سال پیش و در چنین روزهايي، متعاقب تولد اولين فرزند محمدرضا پهلوي، وی طی اطلاعیه‌ای، او را شاه پس از خویش اعلام کرد! آن نوزاد تا هم اینک – که مردی ۶۰ساله است – همچنان «منظر السلطنه» به ششمار می‌رود و زندگی پر فراز و فرودی را پشت سر نهاده است. مقالی که پیش روی دارید، با استناد به پاره‌ای از اسناد و تحلیل‌ها، در صدد است تا تشماعی از زندگی این فرد را تحلیل کند. امید آنکه تاریخ پژوهسان معاصر و عمووم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **برده نخست: در قامت یک بچه پر خرج!**

رضا پهلوی در ۹ آبان ۱۳۳۹، در تهران متولد شد. از آن گاه، وی تا زمانی که همراه با سایر اعضای خانواده ایران را ترک گفت، تنها با نقش یک کودک یا نوجوان پر خرج با حضوری تشریفاتی در مجالس و محافل نمود داشت. از منظر این قلم، گزارش یکی از روزنامه‌های انگلیسی در باب سبک زندگی وی در دوران کودکی، می‌تواند آینه‌ای از شرایط وی در آن دوره باشد. روزنامه «دیلی اسپرس» در صفحه ۳ شماره ۱۱ دسامبر ۱۹۷۵ (آرماه ۱۳۵۴)، با عنوان «پسری که همه چیز دارد»، چنین می‌نویسد: «مشکل جالب‌ترین برای فصل شادی‌بخش درباره خانواده شاهزاده‌ای که در هر جشن تولد یا عید با مشکل بزرگی روبه‌رو است، بیندیشیم. ولایتعهد رضا پهلوی ۱۵ ساله، پسر شاه ثروتمند ایران، کسی است که راضی نگه داشتن وی کار مشکلی است. وی از هنگامی که در گهواره بود تاکنون هدایای زیادی دریافت کرده است. علیاحضرت فرح، مادر ولیعهد ایران، اروان خود را به هم کشیده و با کشیدن آن گفت: من نمی‌دانم دیگر چه هدیه‌ای به او بدهم. شهینو دست‌های خود را به نشانه ناراحتی بالا برده و گفت: به پسرى که همه چیز دارد چه می‌توان هدیه داد؟ بدیهی است انتخاب یک هدیه صحیح برای جوانی که روزی شاهنشاه یا شاه شاهان و ظل‌الله و مرکز



به بهانه شصتمین سالروز اعلام ولایتعهدی رضا پهلوی از سوی پدرش

۶دهه تمنای شاه شدن در ۴ پرده!

عالم خواهد شد، کاری بس دشوار است. دادن هدیه طلا و برلیان به وزن خود او وقت تلفن کردن است، زیرا شمش‌های طلا و سایر اشیای قیمتی در گاو صندوق‌های بانک به نام او گذارده شده است و نیاز به پول نقد هم ندارد. نوجوانان آرزوی کاخ برای خود می‌نمایند، ولی ولیعهد رضا پهلوی کاخ شاهنشاهی دارد و این کاخ هر مرز در وسط کاخ نساوران، آنجایی که والدینش زندگی می‌کنند، واقع شده است. وی دارای سنگ اسپانیل است که هنگام ورود به کاخ از او استقبال می‌نماید و یک اتاق ناهارخوری با نور شمع دارد که از دوستان خود در آن پذیرایی می‌کند و آخرین مدل وسایل استرو بی موسیقی دارد که موزیک‌های مدرن از آن پخش می‌کند و در باغ کاخ یک استخر دارد و این کاخ برای هر جوان تنها ایده‌آل محسوب می‌گردد(تنها خانه

روایعی محسوب می‌شود) ۱۰۰ سال قبل پسر شاه ایران ملکه بودن در کاخ، حرم تشکیل می‌داد، ولی در ایران امروزی دیگر اینطور نیست، اما با وجود این ولایتعهد از داشتن دوستان مونت پرخوردار است. وی به مدرسه‌ای می‌رود که دختر و پسر با هم هستند و دختران مدرسه جزء قشنگ‌ترین دختران ایران محسوب می‌شوند. علیاحضرت شخصاً تحصیلات دوشیزگان را نظارت می‌فرماید. بنابراین تمامی آنها از تحصیلاتی برخوردارند که برای ملکه بودن لازم است. شاید احتمالاً یکی از دوشیزگان دوران تحصیل روزی عروس دربار شود. ولیاحضرت علاقه‌مند به داشتن اتومبیل شخصی هستند. علیاحضرت فرمودند: گرچه هنوز خود وی جوان است، اما در سیزدهمین جشن تولد خود او مادر بزرگش یک اتومبیل «هی‌تی» هدیه گرفت. ولیاحضرت در باغ کاخ مثل قهرمان، اتومبیلرانی می‌فرمایند و گاهی از دوچرخه و موتورسیکلت استفاده می‌کنند. والاحضرت علاقه وافری به پرواز داشتند و در سن ۱۴ سالگی تنها هدایت هواپیمایی را به عهده گرفتند. علیاحضرت شب قبل از پرواز نگرانی خود را ابراز داشتند و فرمودند من حتی برای آن نتوانستم بخوابم. وقتی والاحضرت با هواپیما از زمین بلند شدند، گویی من مردم و تا هواپیما به زمین نشست، زنده نشدم. موقعی که والاحضرت برای مسافرت رسمی به مصر با هواپیما آرام آن

عاریخ

کفت وگور ۸۸۴۹۸۴۲۷



روزنامه «دیلی اکسپرس» انگلستان در آذر ۱۳۵۴: «پسر شاه ثروتمند ایران، کسی است که راضی نگه داشتن وی، کار مشکلی است. وی از هنگامی که در گهواره بود، هدایای ولیعهد ایران، ابروان خود را در هم کشید و گفت: من نمی‌دانم دیگر چه هدیه‌ای به او بدهم. شهینو دست‌های خود را به نشانه ناراحتی بالا برده و گفت: به پسری که همه چیز دارد، چه می‌توان هدیه کرد؟ دادن هدیه طلا و برلیان به وزن خود او تلف کردن وقت است! زیرا ارزش شمش‌های طلا و سایر اشیای قیمتی، در حالی که در ایران و هر ماکش بانک به نام او گذارده شده است»

نه هیبی است و نه کمونیست. جرئت نکردم که ببرسم آیا خوشگل هم هست؟ اما قول دادم یادداشت مورخه پنج‌شنبه ۱۲ تیر ۱۳۵۴

اسدالله علم، جلسه‌ای دیگر از خودخواهی این جوانک نورسته و نیز حمایت پدرش از این خصلت وی را، به نمایش گزارده است: «شرقیایی… نیروی هوایی خواسته است که هواپیمای آموزشی ولیعهد هم‌رنگ سایر هواپیمای آموزشی شود. شاه متقابلاً جواب داد که بر عکس. تمامی هواپیمای دیگر باید به رنگ هواپیمای والاحضرت در آیند. ظاهراً پسرک هیچ راه‌حل دیگری را نمی‌پذیرد…»

■ **برده سوم: سبک‌سری و لالابالی‌گری جوانی**

شواهد نمایانگر آن است که رضا پهلوی پس از مرگ پدر و در دهه‌های ۶۰ و ۷۰، جوانی خوشگذران و لالابالی بود و چندنان تمنای بازگشت به سیاست و قدرت را نداشت. او اگر چه دفتری داشت و هزار گاه اعلامی می‌پراکند، اما بیشتر به فکر کام‌جویی، به مدد ثروت بادآورده پدر بود! بخشی از خاطرات احمد علی مسعود انصاری – که در آن دوره با او همسکار بوده – نمایانگر علایق و گرایشات وی در آن دوره است: «باید توجه داشت که رضا جوان بود و پرمنا و با زندگی‌ای که او داشت، برعکس تصور عموم دسترسی به دختر برای او در امریک مشکل بود، زیرا در این دیار باید خود به دنبال دختری می‌رفت و دل او را به دست می‌آورد که با موقعیتی که او داشت بسیار سخت بود و هر ماجرای می‌توانست به صفحه اول جراید کشیده شود. در حالی که در ایران و در هر ماکش این مشکلات نبود و کسان دیگری این مهم را بر عهده می‌گرفتند.

مثلاً همین اواخر و پس از بالاگرفتن اختلاف من و شاهزاده یکی از نزدیکان رضا تعریف می‌کرد یک‌بار در ایسران رضا چشم به راه لعبتی بود – که از معرفی‌اش به ملاحظاتی درمی‌گذرم – که قرار بود سه دیدارش بیابورد. دختر دیر کرده بود و رضای بی‌صبرانه مرتب به ساعتش نگاه می‌کرد تا اینکه زنگ زد و احمد اویسی از آن سوسوی خط خبر داد که خاطر عزیزشان نگران نشود و علت تأخیر شوهر خانم

بوده که برعکس معهود کمی در رفتن تأخیر کرده بوده و همان لحظه از منزل خارج شده و به زودی یار برای وصال خواهد آمد.

در دوران حضور رضادر مراکش تقریباً از این بابت مشکلی نبود، همان سنت دیرینه خوش‌خدمتی‌ها برقرار بود. به علاوه که تشریفات چندانی هم نبود و مثل ایران نبود و برای دستیابی به شاهزاده از هفت‌خان تشریفات، گارد، محافظ و… باید می‌گذشت، بنابراین از این بابت وضع رضا از ایران هم بهتر بود. حتی به خاطر دارم یک روز چندین زن زیبا را یکجا آورده بودند که او هر کدام را می‌خواهد انتخاب کند. می‌دانستم رضا و دیگران به مسئله شوهر داشتن این زنان اهمیت نمی‌هند، درحالی‌که طبق دستورات اسلام این گناهی بزرگ و نابخشودنی است و بارها به او گفته بودم من تحمل حضور چنین عمل خلاف مذهبی را ندارم و حتی تذکر داده‌بودم که حکم کسی که با زن شوهردار رابطه برقرار کند، طبق قوانین اسلام مرگ است؛ لذا بر آن شدم که اگر کسی از آنها شوهر دارد، مرخص کنم. در سر قوانین قانونی می‌شود فراموشان نیست. وقتی من روز رضا را از کار مورد علاقه‌اش محروم کردم، او ناراحتی همه را به خانه‌هایشان فرستادم و آن شوهر دارند؟ و با کمال تعجب مطلع شدم که حتی یک دختر بی‌شوهر فراموشان نیست. ناراحتی همه را به دختران اروپایی و امریکایی هم در این عیش را کامل می‌کردند. به جز پول مرز رضا را از کار مورد علاقه‌اش محروم نکردم. او ناراحتی یکی دو دختر اروپایی و امریکایی داشت که علاقه‌ای به این جور چیزها داشته باشد. شاه به تندی گفت: ابتدا اینطور نیست. وقتی من هم‌سن او بودم همه چیز را خوب می‌فهمیدم. یک دل نه صد دل، عاشق ایران تیمورتاش بودم!»

علم در همان روز و در ادامه یادداشت خویش، باز هم از سخن گفتن با سفیر انگلستان در باب یافتن یک معلم زن برای رضا پهلوی نوشته است: «سفیر انگلستان به دیدنم آمد و ما درباره رابط اقتصادی‌مان، ارتش و وضعیت فعلی سیاست‌های خاورمیانه صحبت کردیم. در اشاره به ولیعهد، سفیر گفت که اگر به یک معلم انگلیسی نیاز داشته باشم، دختر خودش ۱۸ سال دارد، حاضر است این وظیفه را بر عهده بگیرد. به من اطمینان داد که او می‌کنی فردا او با من دست خواهد داد؟ و با من به… موفق خواهیم شد؟ و آنقدر این سؤال را تکرار کرد که در آخر بی حوصله گفتم به درک اینکه اینقدر فکر ندارد یا تو قدرت سوارکاری‌ات را در این میدان خواهی آزمود یا سبک راکب نمی‌دهد و تو فکر دیگری خواهی کرد! البته در امریکا به خصوص اوایل ورود و قبل از ازدواج، معدودی هم بودند که به نوعی در بی جلب توجه رضا از این راه بودند، ولی این فرصت‌ها کمیاب بود. از آن جمله از حمید لاجوردی می‌توان نام برد. او که در کار بورس و معاملات آرزوی بود و رضایت رضا و خانواده برایش سود فراوان داشت، برای جلب نظر این مشتریان خوب، نهایت تلاش خود را می‌کرد.

حتی نادر معتمدی دوست دیرینه رضا را هم که زمانی معشوق فرحناز بود، به استخدام خود در آورد. به هر صورت برای خشنودی رضا در کنتی‌کت که بودیم یکی از زیباورمان امریکایی را به او معرفی کرد که مدتی خاطر رضا را بخود مشغول داشت، اما از آنجا که رضا توقع دل‌نازک

جوان

او را بر نمی‌آورد و انتظار ماهرو را برای خرید یک ماشین یا هدیه‌ای گرانبقیمت برآورده نمی‌کرد، بالاخره عمر این رابطه نیز به سر آمد!»

■ **پرده آخر: رجوع پیرانه سر به سیاست!**

از اواسط دهه ۸۰ شمسی تاکنون، سیاستمداران امریکا با حمایت مالی عربستان، در صدد برآمدند که رضا پهلوی را در قامت یک ال‌ترناتیو برای جمهوری اسلامی و ایضاً «منجی ملت ایران» ظاهر کنند. این بود که وی از آن دوره تاکنون و به مدد رسانه‌های اقماری محور عبری – عربی، در هر موضوع کوچک و درستی در رسانه‌ها ظاهر می‌شود و به اظهار نظر می‌پردازد. یکی از واپسین فرازهای این نقش آفرینی، درباره شرایط ایران پس از ابتلا به کرونا بود که اسباب تمسخر عده‌ای شدا. محمدرضا کائینی تاریخ‌پژوه و روزنامه‌نگار در این‌باره نوشت: «تو کیسه کندذهن و متوجهی که همه‌ایم از او می‌نویسیم، اگر از انقباط بالایی‌ها نبود و پدرانش کرور اموال بالا نکشیده و پورسانت‌های کلان خرید اسلحه یا عواید خراج جورج زد و بند آشکار و پنهان آن به بانک‌های خارج کمک گسیل نمی‌داشتند، اکنون باید بابت یک تست کرونا در امریکا، هزار تا ۳ هزار دلار می‌پرداخت و در صورت ابتلا و هموار کردن وزر و وبال پذیرش در بیمارستان بر خود، کیسه زباله به تن می‌کرد و احتمالاً با کمبود دستگاه تنفس مصنوعی نیز کنار می‌آمد و چون بستن آپ مرز مرگ‌های کرونایی است، حتی ممکن بود با ماشین انتقال گوشت یخی به گورستان نیز برود و هیچ بعید نبود که در گودالی با سایر قربانیان سیاه و سفید کرونا گم و گور شود! حال تجسم کنید همین بی‌وجود در خراب آبادی که کرونا به سیاست و فرهنگ و اقتصادش لجن زده، در می‌آید که در ایران به بیماران نمی‌رسند و بابت سلامت آنان خرج نمی‌کنند و پول‌ها را پنهان کرده‌اند و… البته آن هم در شرایطی که ایران نه به گور دسته جمعی بازشگشته، نه بیمارانش را در راهروی بیمارستان رها ساخته و نه با قحطی ماسک و دارو و غذا روبه‌رو شده و نه مسئولانش مردم را به سرکردن روسری و تزریق مایع ضد عفونی به خود تشویق کرده و نه پیشاپیش به سالمندان آدرس مرگ داده‌اند! گاه این پرسش به ذهن می‌آید: فردی که در ۶۰سالگی و به اذعان خویش، هنوز از مادرش پول تو جیبی می‌گیرد و در طول این همه سال هنوز نمی‌تواند دست به فازسلی حرف بزند و یک مدرک درست و درمان تحصیلی نیز ندارد و تنها تشخص وی آن است که نتیجه فلج اول پدر و مادرش بوده و قانون از بدو زایش، او را به ولایتعهدی شناخته است، چگونه می‌تواند اینگونه مرزهای وقاحت را بپیماید برای کشوری که ۴۰سال آن را ندیده و اطلاعات آن رو عده‌ای مانند خود وی در اختیارش می‌گذارند، نسخه‌های کودگانه بیچید؟ جمهوری اسلامی از هر چیز که شانس نیابورده باشد، از اپوزیسیون خوش‌قبال بوده است!شاه مخالفانی داشت در قامت خمینی، طالقانی، مطهری، بهشتی، بازرگان، آل‌احمد، شریعتی و کفدراسیون و انجمن‌های اروپا و… الخ، نظام کنونی براندازی دارد در ریخت و قیافه ربع پهلوی و مریم قجر و هخا و ضیاء و شهناز تهرانی و زم و فخرآور و علینژاد و شاهین نجفی و ساسی مانکن و… الخ. علی برکت‌الله!

در نظر من کسی که خاطرات می‌نویسد باید این چند سؤال را پاسخ دهد: من کیستم؟ از کجا آمدم؟ چه وقایعی را دیدم؟ در چه وقایعی شرکت داشتم؟ آنهايي را که دیدم چگونه دیدم؟ در آنها که شرکت داشتم چگونه شرکت داشتم؟ و چرا؟ این‌ها در ادوار ایران و سال‌های پیش از انقلاب اسلامی با استناد به یادداشت‌های خصوصی چندین ساله و مجموعه اسنادی که در دست‌رسم بود نوشته بودم که در تهران ماند و از دست رفت. در اینجا از دو، سه‌سال پیش دوباره شروع به نوشتن کردم، ولی متأسفانه نه آن انبوه یادداشت‌ها و نه اسناد لازم را در اختیار دارم. ناچار بیشتر با کمک حافظه می‌نویسم که نظم و دقت مطلوب را نباید از آن انتظار داشت. مهم‌ترین مطلب را در این مقدمه ناگفته نگذارم که آنچه می‌نویسم چه درباره افراد و چه درباره مشاهدات یا وقایعی که در آنها شرکت کرده‌ام، نظر شخصی‌ام است. ممکن است درباره بسیاری از افراد و حوادثی که می‌نویسم، تاریخ‌طور دیگری قضاوت کند یا محققی خلاف آن را بگوید، اما من مثل هر خاطرات‌نویس دیگری افراد و حوادث را از دریچه چشم خودم و با علم و اطلاع خود دیدم. سعی کرده‌ام جانب انصاف را رعایت کنم، اما در هر موردی هر محقق منصفی با دقت در اسناد و مدارک خلاف آن را نشان داد که من نشان داده‌ام، حق با محقق است.»

رضا پهلوی چندی است بهمدر رسانه‌های انگلیسی-عربی به سیاست‌آزگشته است

